

تقصیر کی بود؟

وپرید. نسیم گفت: «بیا با هم بازی کنیم». دم حلقه‌ای گفت: «من می‌خوام خیلی بالا برم». نسیم کمی فکر کرد و گفت: «من نمی‌تونم تو رو به اون بالا بالاها ببرم. باید با باد بازی کنی». دم حلقه‌ای کمی فکر کرد و گفت: «من از باد می‌ترسم. صداش وحشتناکه». نسیم گفت: «باد خیلی مهربونه. صداش می‌زنم تا به این‌جا بیاد و بلند گفت: هوهو... هوهو» یک‌دفعه صدایی گفت هووووووو هووووووو «باد اومد». دم حلقه‌ای گفت: «عمو بادی، با من دوست می‌شین؟» باد گفت: «معلومه که با تو دوست می‌شم. حالا آماده شو تا با هم پرواز کنیم». باد، دم حلقه‌ای را برد بالا و بالاتر. بالاتر از همه بادبادک‌ها و ابرها.

دم حلقه‌ای یک بادبادک بود که نمی‌توانست پرواز کند. تا توی آسمان پیچ و تاب می‌خورد، کج می‌شد و پایین می‌افتاد. دم حلقه‌ای با خودش گفت: «تقصیر من نیست که نمی‌تونم پرواز کنم. تقصیر بادبادک سازه که منو خوب درست نکرده». یک روز پیش بادبادک ساز رفت تا درستش کند. بادبادک‌ساز خوب نگاهش کرد و گفت: «تو که سالمی. هیچ عیبی نداری. چرا نمی‌تونی پرواز کنی؟» دم حلقه‌ای گفت: «فکر می‌کنم تقصیر باده تا می‌خوام پرواز کنم دنبال من میاد. من هم می‌ترسم. سرم گیج میره و می‌افتم پایین». بادبادک ساز خندید و گفت: «باد می‌خواد به تو کمک کنه تا بتونی پرواز کنی. حالا برو و سعی کن با باد دوست بشی». دم حلقه‌ای گفت: «چشم!» و رفت روی یک بلندی. یک، دو، سه گفت

فاطمه صفری

ساره محمدپور